

توتم در داستان های شاهنامه

دکتر میر جلال الدین کزازی*

کبری فرقدانی*

چکیده:

توتمیسم یکی از باورهای انسان بدوی قبل از رسیدن به دوران مذهب است. بسیاری از دانشمندان، توتمیسم را مرحله ضروری و عمومی تکامل جامعه بشری می‌شمرند؛ اگرچه نمی‌توان به طور قطع و یقین وجود توتمیسم را در همه اقوام ابتدایی جستجو کرد. موضوع مقاله حاضر «بررسی توتم در داستان‌های شاهنامه فردوسی» از مواردی است که اندک به آن پرداخته شده؛ شاید به دلیل آنکه منابع اصلی در این زمینه بسیار محدود بوده است. حجم گسترده شاهنامه، نگارنده را بر آن داشت تا جهت افزونی دقت و توجه بیشتر به جزئیات، به ده داستان در سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی توجه کند.

کلید واژه‌ها: توتم، تابو، آرکی تایپ، ناخودآگاه جمعی، شاهنامه، درفش.

مقدمه:

انسان در گذشته تاریخی خود مراحل گوناگونی را از توتمیسم، فتنیسم، آنمیسم و... پشت سر نهاده است. توتمیسم یکی از مراحل آغازین فرهنگ بشری است؛ اما نمی‌توان آن را به طور فراگیر در همه اقوام و فرهنگ‌ها جست؛ اگرچه در اکثر جوامع این پدیده دیده می‌شود.

آنچه امروز درباره توتمیسم می‌دانیم، دستاورد تحقیقاتی است که دانشمندان و پژوهشگران از آخرین بازماندگان انسان‌های بدوی در قبیله استرالیایی آروناتا، قوم

پولینزی و اقوامی در منطقه‌های مختلف آفریقا و آسیا حاصل کرده، سپس آن‌ها را تعمیم داده و برای قبایل بدوی دوره باستان به کار برده‌اند. آنچه از راه قیاس به دست آمده این است که اصل مشترک همه این اقوام -از دیروز تا امروز- اعتقاد به جاندار یا شیء مقدس است.

حلقه دیگری که می‌تواند ما را به باورها و اعتقادات پیشینیان وصل کند، اسطوره است. اسطوره تاریخی است که در روزگار باستان روی داده، سپس در ناخودآگاه جمعی^۱ اقوام و ملت‌ها درونی شده و باقی مانده است. هرچند انسان معاصر سعی در انکار این باورها و اساطیر دارد و آن‌ها را چیزی جز خرافه نمی‌داند، نهانی‌ترین و ژرف‌ترین لایه‌های ذهنی او زیرساختی است که از کهن الگوی اسطوره نشئت گرفته است.

با توجه به اینکه هر قوم و ملتی بنا بر ویژگی‌های اقلیمی و فرهنگی خود نگرش خاصی به جهان دارد و آداب و رسوم و باورهای او نشئت گرفته از همین نگرش است، می‌توانیم حضور اسطوره را در میان ملل مختلف به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم. به این ترتیب ضمن آنکه امکان بررسی جزئیات و دریافت‌های دقیق فراهم می‌شود، مقایسه و تطبیق اسطوره‌های ملل نیز ممکن می‌گردد.

در این مقاله سعی داریم برای نیل به چنین هدفی به مهم‌ترین منبع اساطیری اقوام ایرانی، شاهنامه فردوسی، پردازیم. اهمیت این کتاب چنان است که صدها کتاب، رساله و مقاله در مورد آن نگاشته شده و هنوز باب تفحص و پژوهش در آن گشوده است.

مقاله مشتمل بر دو بخش است:

بخش اول به بیان معنی توتم، ویژگی‌ها و انواع آن همراه با نمونه‌هایی در میان اقوام و ملل مختلف اختصاص دارد.

در بخش دوم به بررسی توتم در میان اقوام و دودمان‌های ایرانی می‌پردازیم. در این بخش به نگاره‌های منقوش بر درفش‌های خاندان دودمان‌های پهلوانان ایرانی به عنوان بارزترین جلوه اندیشه توتمی توجه خاص شده است.

توتم ، توتمیسم

هندیان / جیبوا، حیوان خاص مورد پرستش خود را توتم می‌نامیده و قبیله خود را نیز چنان نام می‌داده‌اند. علمای مردم شناسی این اسم را مأخذ قرار داده، پرستش اشیاء را به طور کلی توتمیسم نامیده‌اند. (دورانت ۲۵)

از سال ۱۸۶۹ «فرگسن مک لنان» اسکاتلندی توجه عموم را به پدیده توتمیسم که تا آن زمان جزو عجایب و نوادر به شمار می‌آمد جلب کرد (فروید ۱۳۷) این امر سبب به وجود آمدن آثار فراوانی در این زمینه شد.

توتمیسم امری مربوط به تاریخ انسان بدوی است؛ اما شاید نتوان به یقین گفت که همه اقوام ابتدایی معتقد به توتم بوده‌اند.

جانوران و گیاهان تنها در نقش توتم قبیله ظاهر نمی‌شدند؛ چه بسا افراد واحدی که برای شخص خود یک اصل حیوانی یا نباتی می‌شناخته‌اند، چه بسا افراد قبایل و خاندان‌هایی هستند که توتمی نداشته‌اند (بهار، از اسطوره تا تاریخ ۴۹۰).

اما با توجه به اینکه بسیاری از دانشمندان، توتمیسم را مرحله ضروری و عمومی تکامل جامعه می‌شمرند، می‌توان انگاشت که در اکثر اقوام چنین پدیده‌ای وجود داشته است.

[توتم] یک حیوان مأکول و بی آزار یا جانوری خطرناک و مخوف است که با مجموع افراد گروه، رابطه‌ای مخصوص دارد و به ندرت یک رستنی یا یکی از نیروهای طبیعت، (باران، آب) توتم قرار می‌گیرد. توتم در درجه اول نیای گروه است و در درجه ثانوی یک روح نگهبان و نیکوکار است که به وسیله ندای غیبی پیام می‌فرستد و در حالی که برای دیگران خطرناک است، فرزندان خود را باز می‌شناسد و به آن‌ها گزندی نمی‌رساند. (فروید ۷)

توتم بر خلاف بت اصولاً جاندار است و کمتر شیئی ساخته دست انسان توتم واقع می‌شود. رایج‌ترین توتم‌ها را حیوانات در بر می‌گیرند و این امر ناشی از آن است که حیوانات و جانداران در زندگی بشر تأثیر بسزایی داشته و دارند.

عقیده به یک توتم خاص، حفاظت و نگهبانی از آن را برای افراد قبیله به

همراه دارد. قبایل بدوی برای حفظ و ازدیاد توتم خود به سحر و قربانی و امثال آن متوسل می شدند.

توتم انواعی دارد؛ توتم مربوط به قبیله که نسل به نسل منتقل می شود؛ توتم مخصوص به فرد که مختص یک شخص است. توتم مخصوص یک جنس یعنی زنان و مردان هم جنس در یک قبیله مهم ترین و رایج ترین شکل آن توتم قبیله است. (ر.ک. فروید ۱۴۱) قبیله کهن ترین شکل سازمان اجتماعی است و آن عبارت است از جمعی از افراد که در یک سرزمین زندگی می کنند و توتم مشترکی دارند و از یک قانون و عرف پیروی می کنند. تنها توتم داشتن ویژگی بنیادین و جداساز قبیله است. توتمیسم طریقه ای است که در میان اقوام و قبایل بدوی حکم مذهب را دارد و باعث منع آن ها از ارتکاب منهیات می شود و نظم و نظام را در قبیله برقرار می کند. فریزر توتمیسم را طریقه ای مذهبی و اجتماعی می داند و معتقد است از نظرگاه مذهبی توتمیسم عبارت است از تکالیف متقابل موجود بین اعضای طایفه و تکالیف یک قبیله نسبت به قبیله دیگر. جنبه مذهبی توتمیسم این است که اعضای یک قبیله، خود را به نام توتم خویش می خوانند؛ در نتیجه آن ها حیوان توتم را شکار نمی کنند و به قتل نمی رسانند و آن را نمی خورند. جنبه اجتماعی توتمیسم نیز در شدت پای بندی به رعایت حرمت و در شمول وسعت قیود تجلی می کند. (ر.ک. فروید ۷ تا ۱۰)

توتم حامی و نگهدارنده قبیله است و ارتباطی استوار و ناگسستنی میان افراد قبیله ایجاد می کند. پیوندی که میان افراد قبیله وابسته به توتم واحد ایجاد می شود، از پیوند خونی استوارتر است؛ زیرا زنان و مردان قبیله یا قوم تحت لوای یک توتم خاص، خاستگاه نژادی و نیاکانی خود را از یک نیای واحد به شمار می آورند. اعتقاد به توتم تکالیف مشترک و محرمانه را برای افراد قبیله به همراه می آورد که ملزم به رعایت آن هستند و در صورت تخطی و تخلف از آن تابو می شوند و مستوجب کیفر و عقوبتی سخت (ر.ک. فروید ۳۴ و ۳۵) آنچه بیان کردیم، مربوط به انسان بدوی و باورها و اعتقاداتش بود.

اما در پاسخ به این پرسش که آیا نشانه هایی از اعتقادات و باورهای انسان

بدوی در انسان متمدن امروزی یافت می‌شود، می‌توان گفت انسان متمدن امروزی از شرایطی که باورهایی را در انسان بدوی به وجود می‌آورد، به‌طور کامل فاصله گرفته است؛ چرا که انسان متمدن در پرتو دانش و چیرگی بر محیط پیرامون خود، دیگر دلیلی برای ترس و ناتوانی ندارد؛ اما شاید بتوان نشانه‌هایی هرچند کم‌رنگ از آن را در باورهای انسان متمدن مشاهده کرد که ریشه در ناخودآگاه دارد.

بدوی‌ها اغلب دست به کارهایی می‌زنند که معنای آن برای خودشان ناشناخته است؛ همین پدیده در مورد افراد متمدن نیز چنانچه از آن‌ها پرسیده شود مفهوم واقعی درخت نوئل یا تخم مرغ عید پاک چیست، مصداق دارد. در واقع آن‌ها هم دست به انجام [دادن] کارهایی می‌زنند که خود سبب آن را نمی‌دانند. (یونگ ۱۰۸)

خودآگاه به تحلیل منطقی مسائل می‌پردازد و ما با تکیه بر منطق و شناخت دست به انتخاب می‌زنیم؛ اما آنچه ناخودآگاه را هدایت می‌کند گرایش‌های غریزی فکر و اندیشه است که از آن به کهن‌الگو تعبیر می‌کنند.

در اسطوره‌شناسی اصطلاح «کهن‌الگو» به نمادهای مشترک جهانی دلالت دارد که از ناخودآگاه جمعی نشئت می‌گیرد و «ناخودآگاه جمعی، میراثی است از زندگانی تاریخی گذشته؛ از زندگانی نیاکان و حتی از دورانی که بشر در مراحل حیوانی می‌زیست و از این رو به خاطر ناخودآگاه نژادی می‌رسد.» (شمیسا ۲۲۸).

انسان امروزی در خودآگاهش باورها و عقاید انسان بدوی - که به زندگی او مفهوم می‌داده است - را خرافه‌ای بیش نمی‌داند و آن‌ها را افسانه‌هایی حاکی از عدم فرهنگ و دانش می‌شمارد؛ اما در ناخودآگاهش نمادهایی هست که به گونه‌ای با باورهای اولیه پیوند دارد. از جمله آنچه در قبل اشاره کردیم. به‌طور قطع در تمامی فرهنگ‌ها و اقوام، رسوم و وجود دارد که انسان‌ها دلیل وجودی آن را نمی‌دانند؛ اما بدان معتقدند. این مسئله نشان می‌دهد که شکل تغییر یافته باورهای انسان بدوی به عنوان نماد در دوران انسان متمدن وجود دارد و نمادها در هر دوره‌ای به فراخور فرهنگ و اندیشه بازآفرینی می‌شوند.

باورها و اعتقادات و مقدسات ایرانیان باستان نیز در قالب اعمال، مناسک، نماد

و سمبل به حیات خود ادامه داده است. این نمادها در دل اسطوره‌ها و افسانه‌ها جای دارد و لازمه پی بردن به آن بررسی موشکافانه اسطوره‌هاست. گویاترین و مطمئن‌ترین وسیله برای شناخت توتم، آثار مکتوب و نمونه کامل آن شاهنامه فردوسی است.

انواع توتم در شاهنامه:

الف - نام‌ها

توجه به نام و نامگذاری سابقه‌ای کهن دارد. امروز هم این باور در توجه خاص افراد به نامگذاری‌ها به چشم می‌خورد. یکی از نشانه‌های توتمیسم نزد اقوام اولیه شیوه نامگذاری است؛ بدین گونه که افراد قبیله وابسته به یک توتم خاص، خود را به نام توتم خویش می‌خواندند و نام توتم را برای فرزندان‌شان بر می‌گزیدند. از این روی توجه به این نام‌ها ما را به باورهای پیشینیان نزدیک می‌سازد.

۱- گاو

یکی از توتم‌هایی که در میان اقوام ایرانی به گونه‌ای فراگیر وجود داشته است، توتم گاو است. و توتم مشترک فرهنگ هند و آریایی است. در این فرهنگ، گاو نوعی نماد هستی و حیات است و موجودی است مقدس. آریایی‌ها گوشت گاو را نمی‌خوردند و گاو را قربانی نمی‌کردند. در اوستا هم کشتن این حیوان منع شده است.

ریشه کلمه گاو در اوستا «گو - gow» است و واژه گَوَ gava به معنی گاو نر و همچنین ترکیب گَوَدَنُو (qava - daenus) به‌طور خاص برای نامیدن گاو ماده به کار رفته است. (دوستخواه ۴۵۲)

مطابق اساطیر زرتشتی، گاو نخستین آفریده اهورا مزداست که اهریمن، دیوآز و رنج و گرسنگی را مأمور نابودی او کرد. وقتی گاو جان سپرد از پیکره او غلات و گیاهان به وجود آمد. ایزدان گاهی به شکل گاو نمودار می‌شدند. «بهرام اهورا آفریده در کالبد گاو نر زیبایی با شاخ‌های زرین در بالای شاخ‌های او «امه» [جرئت، قوت،

رشادت] خوب ساخته شده و خوب رسته هویدا بود.» (بهرام یشت، بند ۲)
تقدس گاو با زندگی گله داری و کوچ نشینی ایرانیان پیوند دارد. به عقیده
اومستد در سرزمین مادها و پارس‌ها، زندگی بسیار ساده بود: مهم‌ترین فعالیت
اقتصادی چرانیدن گله‌های بزرگ گوسفند و بز در دره‌های کوهستان و نگهداری
گله‌های گاو مقدس بود. (نگ. راوندی ۴۴۸)
در آیین مهری گاو را قربانی می‌کردند. در تصاویر مهری، ایزد مهر در حال
قربانی کردن گاوی تصویر شده است. این عمل پرباری و برکت بخشی را به همراه
می‌آورد.

گاو نماد گیتی و آفرینش آبی و خاکی است و سرشتی سرد و تر دارد؛ از این
روی با ماه در پیوند است و نمودار «نیروهای کارپذیر» بوده است. از آنجاست که
در پاره‌ای از سنگ نگاشته‌های مهری، شیری پنجه بر کفل گاوی افکنده است و او
را از پای در می‌آورد. (کزازی، از گونه‌ای دیگر ۸۱)

قربانی کردن گاو نشانی از مراسم توتمی است. این حیوان مقدس را در یک
روز خاص و با مراسم و آیین خاصی قربانی می‌کردند. گاو مظهر حیات و زندگی
است. با قربانی کردن آن حیات و زندگی به قبیله بخشیده می‌شد.
در شاهنامه، شخصیت فریدون با گاو پیوندی تنگاتنگ دارد و توتم خاندان
فریدون محسوب می‌شود. در نسب‌نامه او نام گاو تکرار می‌شود و بیشتر اجدادش
یک قسمت از نامشان گاو است:

آفریدون بن اثفیان پیر گاو بن اثفیان فیل گاوبن اثفیان ثور گاوبن اثفیان بور
گاوبن اثفیان گورگاوبن اثفیان سیاگاوبن اثفیان اسپید گاوبن اثفیان سهر گاوبن اثفیان
رمی گاوبن اثفیان بیفروست بن جمشید الملک. (ابن بلخی ۱۶)
فریدون را گاوی شگفت به نام برمایه پرورش می‌دهد:

خردمند مام فریدون چو دید که بر جفت او بر چنان بد رسید
فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل آکنده بود
پُر از داغ، دل خسته روزگار همی رفت پویان بدان مرغزار

کجا نامور گاو پرمایه بود که بایسته بر تنش پیرایه بود
به پیش نگهبان آن مرغزار خروشید و بارید خون بر کنار
بدو گفت کاین کودک شیرخوار ز من روزگاری به زنهار دار
پدر وارث از مادر اندر پذیرد وز این گاو نغزش پیور به شیر
(شاهنامه، ج ۱: ۵۸)

این گاو افسانه‌ای همزمان با فریدون زاده شد:

به سر بر همی گشت گردان سپهر شده رام با آفریدون به مهر
همان گاوکش نام پرمایه بود ز گاووان ورا برترین پایه بود
ز مادر جدا شد چو طاووس نر به هر موی بر، تازه رنگی دگر
(ج ۱: ۵۷)

برادر فریدون، همنام با این گاوی است که فریدون را در کودکی پروراند:
برادر دو بودش دو فرخ همال ازو هر دو آزاده مهتر به سال
یکی بود ز ایشان کیانوش نام دگر نام پرمایه شادکام
(ج ۱: ۶۵)

گرزه فریدون که با آن بر ضحاک شورید نیز گاوسراست:

سرش را بدین گرزه گاوچهر بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر
(ج ۱: ۷۰)

البته گرزه گاوسار فقط اختصاص به فریدون ندارد. گرز، جنگ‌ابزار آیینی ایرانی، بیشتر به شکل و هیأت گاو است و پهلوانان ایرانی اغلب چنین گریزی دارند. اسفندیار، سهراب، نیز بهرام گور، گرزشان گاوسار است. دشمنان ایران نیز از این گرزه گاوسر بر کنار نیستند:

سپهد سرافراز کاموس بود که با لشکر و پیل و با کوس بود
همی برخروشید چون پیل مست یکی گرزه گاو پیکر به دست
(ج ۴: ۲۰۳)

موبدان زرتشتی گرزه گاوسار مهر را به عنوان نماد جنگ و ستیز با نیروهای

شر و بدی با خود داشتند. در شاهنامه، نگارهٔ درفش فرهاد، گاو میش است:
درفشی کجا پیکرش گاو میش سپاه از پس و نیزه داران ز پیش
چنان دان که آن شهره فرهاد راست که گویی مگر با سپهرست راست
(ج ۴: ۴۲)

نگارهٔ درفش فرهاد از دید نمادشناسی قابل توجه است.

در نمادشناسی، گاو نماد آفرینش پست آبی و خاکی است در برابر شیر که نماد آفرینش والای آتشین است. بدین سان زمین در گاو نمادینه شده است و آسمان در شیر. (کزازی، نامهٔ باستان، ج ۴: ۳۳۰)

در نزد مهربان، ورزا و گاوانر دومین مرحلهٔ خاکی است؛ که باید پشت سر گذاشت. در آیین مهر آرمان و آرزوی انسان مهری رهایی از دنیا و تعلقات آن و رسیدن به عالم بالاست.

۲- اسب

یکی از حیوانات مقدس نزد ایرانیان که جنبهٔ توتم داشته، اسب است. این واژه در اصل مادی است. در اوستا *aspa* و در فارسی باستان *asa* خوانده می‌شده است. *aspa* (kent ۱۷۳) در اوستا از این حیوان فراوان سخن رفته است. فرشتهٔ نگهبان چهارپایان سودمند در اوستا درواسپا (*drvāspa*) خوانده می‌شود که پیوندی آشکار با اسب دارد. او دارای اسب و گردونه‌ای است و اسم او به معنی «دارندهٔ اسب درست و سالم» ذکر شده است. (نگ. بهار، پژوهشی در اساطیر ۱۲۶)

یکی از قوانین توتمیسم در نظر رناک که در سال ۱۹۰۰ در دوازده ماه تنظیم شد، آن است که قبایل و افراد، نام حیوانات توتم را بر خود می‌گذارند. (نگ. فروید ۱۳۸) این مسئله در نامگذاری خاندان اسفندیار و دیگر نام‌های ایرانی دیده می‌شود. گشتاسب «دارندهٔ اسب آماده»، لهراسب «دارای اسب تیزرو»، گرشاسب «دارندهٔ اسب لاغر»، گشنسب «دارندهٔ اسب دلیر»، ارجاسب «دارندهٔ اسب ارجمند».

نام نیاکان زرتشت مانند سایر قهرمانان اساطیری تاریخی نیست؛ اما پسوند

اسب با نام چندین تن از آنان همراه است. پوروشسب پسر پیترسب پسر ائورودسب (تنداسب) پسر هئچت اسب. (نگ.رجبی ۴۲۲) پوروشسب پدر زرتشت دارای یک گردونه چهار اسبه بود. (دینکرد، فصل ۳، بند ۲۳، به نقل از پرویز رجبی ۲۲۴)

اهمیت اسب تا بدان جاست که ایزدان گاهی به شکل اسب ظاهر می شوند. تیشتر خدای باران به صورت اسبی سفید و زیبا برای پاک کردن زمین از زهر جانوران زیان بخش با دیو اپوش نبرد می کند. بهرام، ایزد جنگ، هم بار سوم بر زرتشت به پیکر اسب سراپا سفید و زیبایی پدیدار شد. (نگ. بهار، پژوهشی در اساطیر ۶۳)

امروزه تندیس ها و نقش و نگارهایی که نشان دهنده تقدس و اهمیت اسب نزد ایرانیان است در موزه های گوناگون به چشم می خورد.

در شاهنامه اسب ارج و ارز والایی دارد. به گونه ای که در پیروزی و شکست پهلوانان و شاهان نقش مؤثری ایفا می کند. جهان پهلوان ایرانی، رستم پیوسته همراه رخس است؛ با او صحبت می کند و به او فرمان می دهد. در تمامی پیروزی هایش رخس حضور دارد و با مرگ او رخس نیز می میرد.

سیاوش به معنی دارنده اسب سیاه با اسبش که شبرنگ نام داشت، آزمون ورگرم را گذراند و به سلامت از آتش گذشت.^۱

۳- درفش

حیوانات و گیاهان از روزگاران کهن برای انسان مقدس بوده و به عنوان توتم نزد قبایل بدوی ستایش و حتی پرستش می شده اند. پیکره این جانداران مقدس به وجود آورنده الغبای نخستین انسان هاست. نشانه هایی از آن را در دبیره هیروگلیف می توان دید. این جانداران سپس در روی مهرها، ظرفها، ستون های کاخها و دیگر ابزارآلات جای گرفتند.

با تکامل تدریجی انسان، تصاویر بر روی درفشها و سکه ها حک شدند و این امر در تمامی اقوام و تمدن ها دیده می شود. ایرانیان نیز که تاریخی دیرینه دارند، از پیکره و نگاره خورشید، ماه، اختران، حیوانات، پرندگان و برخی گیاهان بر روی

سکه‌ها و درفش‌ها استفاده کرده‌اند.

درفش نماینده گروهی از اقوام و طوایف است که برای خود قلمروی داشته و تحت نفوذ یک قدرت برتر، سرپرستی و اداره می‌شده است:

به کار بردن بیرق از روزگار پیش از تاریخ در میان تیره‌ها و ملت‌های گوناگون رواج داشته است و بیشتر در جنگ‌ها برای برقراری نظم، ایجاد شور و هیجان و پایداری از آن بهره می‌گرفته‌اند. برگزیدن رنگ‌ها، پیکرها و نشانه‌های پرچم‌ها با شیوه اندیشه، هدف، صلح، دوستی، کیش و ملت و موقع جغرافیایی و سرانجام توتیمسم تیره‌ها بستگی گسست‌ناپذیر داشته است. (نگ. بختورتاش، تاریخ پرچم ایران ۱۳)

پادشاهان باستان هر یک بر روی بیرق‌های خود که رنگ‌های گوناگونی داشته است، شکل جانور مقدس یا یکی از اختران را نقش می‌کردند.

در تاریخ اساطیری ایران، نخستین اشاره به وجود پرچم، درفش کاویانی است. در شاهنامه این درفش، پیش‌بند چرمی کاوه آهنگر است که برای قیام علیه ضحاک برافراشت؛ فریدون فرمان داد تا آن را با دیباهای سرخ و زرد و بنفش بیاریند و دُرّ و گوهر در آن بنشانند.

ایرانیان از زمان فریدون در جنگ‌ها و نبردها همواره درفش کاویانی را همراه داشته‌اند و آن را نشان پیروزی می‌شمردند. هر پادشاهی که به قدرت می‌رسید مقداری دُرّ و گوهر بر آن می‌افزود. این درفش در شاهنامه از دوره اساطیری تا پایان دوره تاریخی حضور دارد و تا حمله اعراب بر جای بوده است. در جنگ قادسیه درفش خجسته و آیینی ایرانیان را قوم مهاجم، غارت و پاره پاره کردند.

در جنگ‌ها علاوه بر درفش کاویانی - که درفش ملی ایرانیان بود - هر دودمان پهلوانی یا پادشاهی درفشی خاص خود با رنگ و نقش و نگاری متفاوت از دیگران داشته است که این امر باعث تشخیص و تمیز پهلوانان می‌شد. در حماسه‌های بزرگ از جمله در شاهنامه فردوسی، پادشاهان و پهلوانان با نشانه‌های خاندانی خود حضور می‌یابند. آنان توتیم قبیله‌ای و نشان‌های قومی خود را به همراه دارند. پیکره‌ای که نقش درفش، رنگ جامه‌ای که نشانه هویت دودمانی آن‌هاست، کفش ویژه، تازیانه ویژه و

... همه از نشانه‌های جمعی دودمان آن‌هاست و در صف‌آرایی‌های میدان‌های جنگ می‌توان آن‌ها را مشاهده کرد.

۴- خورشید

خورشید نخستین سرچشمه نیرو در منظومه شمسی است که با چشم دیده می‌شود. این اختر بزرگ و درخشان، هستی‌بخش همه جانداران است. نیرو و زندگی بخشی این اختر فروزنده سبب نیایش و حتی پرستش آن نزد اقوام و ملل شده است: «خورشیدپرستی پدیده اصلی در زندگی همه اقوام بشری است و در یک مقطع کهن پرستیده می‌شده است.» (بهار، از اسطوره تا تاریخ ۲۴۵)

مصریان خورشید را آفریننده جهان و انسان را فرزند خورشید می‌دانستند. آنان خورشید را به چهره انسان نقش می‌کردند. از این روی، در عصر اهرام، فرعون به لقب «فرزند رع» یا پسر آفتاب معروف می‌شود. (نگ. بی ناس ۵۴) این عقیده مصری‌ها نزدیک به عقیده تیره «اینکا» در امریکای جنوبی است؛ آنان خدای آفتاب را «رع» یا «را» می‌نامیدند و خود را از نسل دو فرزند خورشید که به زمین آمده‌اند می‌دانند. (نگ. بختورتاش، نشان رازآمیز ۸۹)

در روم، سل خدای خورشید بود. "میترا را در روم خدای شکست ناپذیر می‌خواندند." (رضی، آیین مهر و میترا ۲۹) در هندوستان سوری خدای خورشید محسوب می‌شد. (نگ. بختورتاش، نشان رازآمیز ۱۱۰) در یونان هلیوس خداوندگار خورشید بود و «هر روز بامدادان گردونه آفتاب را در سراسر آسمان از مشرق به سوی اقیانوس در مغرب به حرکت در آورده و به درون جام بزرگ زرین که هیفتستوس خدای آهنگر آن را ساخته بود، می‌راند.» در نزد سومریان، پرستش خورشید رواج داشت و مظهر آن خدای شمش بود. (نگ. لیاده ۱۰۱) اقوام هند و ایرانی خورشید را چشم میثره، حافظ زمین، آسمان و بخشی از وجود مهر می‌دانستند. این اختر فروزان در اوستا و کیش زرتشتی ارزش والایی دارد؛ به گونه‌ای که یکی از ایزدان، هور یا هورخشسته نام دارد و یشت ششم اوستا اختصاص بدان دارد. ایزد خورشید در بین

آفریدگان اهورامزدا زیباترین پیکر را دارد. این پیکره آتشین چشم اهورامزدا خوانده شده است. او زمین را از آرایش‌ها و تیرگی‌ها پاک و منزه می‌دارد. هر کس او را بستاید در حقیقت اهورامزدا را ستوده است. (نگ. پورداوود، یسنا، ج ۱: ۱۱) نقش خورشید در دوره‌های متعدد بر روی سکه‌ها یا پرچم‌های ایران جای گرفته است. شاید بتوان آن را نشانی از تأثیر مهر پرستی در ایران دانست. در اوستا، مهر یکی از ایزدان است که در کوه «هرا» جای دارد. مهر در روزگار اشکانی گرامی بوده است و بزرگ‌ترین خدا در آن روزگار است. آیین مهر در این روزگار از ایران به روم می‌رود و در زمانی کوتاه آیین رسمی امپراطوری روم می‌شود. (نگ. کزازی، از گونه‌ای دیگر ۶۰) به دلیل تقدس خورشید در این آیین، ایرانیان کهن در سکه‌ها و پرچم‌ها، خورشید را بر پشت شیر قرار دادند و این تصویر در دوره‌های مختلف پادشاهان ایران، زینت بخش درفش‌های آنها بوده است.

در شاهنامه، نقش درفش کیکاووس، خورشید است. در داستان رستم و سهراب، که تنها راه شناخت پدرش را نگاره‌های درفش‌ها می‌داند، از هجیر درباره آن نقش‌ها پرسش می‌کند:

بگو کان سراپرده هفت رنگ	برو اندرون خیمه‌های پلنگ
به پیش اندرون بسته صد ژنده پیل	یکی مهد پیروزه بر سان نیل
یکی برز خورشید پیکر درفش	سرش ماه زرین، غلامش بنفش
به قلب سپاه اندرون جای کیست	ز گردان ایران ورا نام چیست
بدو گفت کان شاه ایران بود	به درگاه او پیل و شیران بود

(ج ۲: ۲۱۲)

در داستان کیخسرو، نگاره درفش فریبرز خورشید است و همسان با پدر:
نخستین فریبرز بد پیش رو که بگذشت پیشش جهاندار نو
ابا گرز و با تاج و زرینه کفش پس پشت خورشید پیکر درفش

(ج ۴: ۲۶)

نیز در داستان فرود:

درفشی پس پشت او دیگرست چو خورشید تابان به دو پیکرست
برادر پدرت با فرّ و کام سپهد فربرز کاووس نام
(ج ۴: ۴۱)

۵- شیر

شیر تقریباً در کلیه تمدن های خاور نزدیک به عنوان سمبل قدرت و شجاعت به کار رفته است. در حماسه گیل گمش، شکار شیر و چیرگی بر آن نشانه دلیری و مردانگی است. «شیر در حماسه بین النهرین و از جمله گیل گمش موجودی خدا آفریده و جزو نیروهای الهی قرار می گیرد که کاملاً با جهان بینی و تفکر زرتشتی مغایر است:

[خطاب مردم اوروک به خدایان:] شما نر گاو وحشی آفریدید و شیر یال دار آفریدید.»

(ساندارز ۳۵)

در کیش مهری شیر نماد خورشید دانسته شده و حمله او بر گاو نماد پیروزی روشنایی بر تاریکی است. چهارمین مرحله از آیین مهری نیز شیر است و فقط قدرتمندترین افراد به چنین مقامی می رسند. نقش این جانور نیرومند در هنر، صنعت و معماری جایگاه خاصی دارد؛ به گونه ای که در تخت جمشید، نقش شیرها بر دیوارها و پلکان به چشم می خورد. «شیر در نمادشناسی کهن، نشانه آفرینش آتشین و آسمان بوده است. شیر نمایانگر خورشید و آتش بوده است در برابر گاو.» (کزازی، از گونه ای دیگر ۸۱)

نقش شیر به انگیزه های گوناگون بر مهرها، تاج و کمر و درفش ها نقش می شده است. در گرشاسب نامه، درفش سام، شیر پیکر است:

دگر شیر پیکر درفشی به سام بداد و سپهدش فرمود نام
(گرشاسب نامه ۴۷۵)

در شاهنامه نشانه دودمانی گودرز که بر درفش وی حک شده، شیر است:

درفشی کجا شیر پیکر به زر که گودرز کشاورز دارد به سر
(ج ۴: ۴۳)

پس شاه گودرز کشاورز بود که با جوشن و گرز پولاد بود
درفش از پس پشت او شیر بود که جنگش به گرز و به شمشیر بود
(ج ۴: ۲۷)

شیدوش نیز که از پسران گودرز است نگاره درفشش همانند پدر است.
پس پشت، شیدوش یل با درفش زمین گشته از شیر پیکر بنفش
(ج ۴: ۲۷)

همان‌گونه که در مقدمه گفته شد توتم موروثی است. این مسئله در نگاره‌های
درفش دودمانی به چشم می‌خورد که از پدر به پسر منتقل می‌شود.

در شاهنامه، بهرام گور ارتباط زیادی با شیر دارد؛ به گونه‌ای که برای رسیدن
به پادشاهی تاج را از میان دو شیر می‌رباید.

همی رفت با گرزّه گاو روی چو دیدند شیران پرخاشجوی
یکی زود زنجیر بگسست و بند بیامد بر شهریار بلند
بزد بر سرش گرز بهرام گرد ز چشمش همی روشنایی ببرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش فرو ریخت از دیده خون از برش
جهاندار بنشست بر تخت عاج به سر برنهاد آن دلفروز تاج
(ج ۷: ۳۰۲)

یکی از شکارهای دائمی او شکار شیر است. این نشان از دلیری بهرام دارد:
بسان بهستی یکی سبزجای ندید اندرو مردم و چار پای
چنین گفت کاین جای شیران بود همان رزمگاه دلیران بود
کمان را به زه کرد مرد دلیر پدید آمد اندر زمان نره شیر
یکی نره زد شیر چون در رسید بزد دست شاه و کمان در کشید
بزد تیر و پهلوش با دل بدوخت دل شیر ماده بدو بر بسوخت
(ج ۷: ۳۱۹)

۶- اژدها

واژه اژدها در متون اوستایی و فارسی صورت‌های دیگری چون اژی، اژدر، اژدها و اژدهاک دارد. اژدهاک جانوری است اسطوره‌ای. در اوستا اژدها دیوی است زاده اهریمن که سه سر، شش چشم و سه پوزه دارد. او می‌خواهد مردم و هرچه را در روی زمین است نابود کند. گاهی نیز نماینده نیرومندترین دروغی است که اهریمن بر ضد جهان مادی آفریده است. بدن او پر از حیوانات موذی است که اگر بمیرد این حیوانات موذی جهان را فرا خواهند گرفت. (نگ. آموزگار ۵۱)

این شخصیت اوستایی برابر با ویشوروپه در وداهاست. پدر ویشوروپه ایزد است؛ ولی خود او صورت اژدها دارد. در اوستا از اژی‌دهاک به عنوان شاه ذکری نرفته است. اژدهای سه سر و شش چشم اوستایی به دنبال تحولی ایرانی در شاهنامه تبدیل به پادشاهی بیگانه، به نام ضحاک شده است. ضحاک در نمادشناسی اسطوره‌های ایرانی نماد مار است. وی از یک سو نام مار بر خود دارد و از سویی دیگر از بوسه اهریمن دو مار بر شانه‌هایش رسته است. (نگ. کزازی، مازهای راز ۱۰) در ادبیات پهلوی اژی‌دهاک مردی است تازی که به ایران می‌تازد؛ بر جمشید غلبه می‌کند و پس از هزار سال فرمانروایی بر ایران از فریدون شکست می‌خورد و در کوه دماوند زندانی می‌شود. در پایان جهان از بند رها می‌شود و قصد نابودی جهان را می‌کند؛ اما گرشاسب، پهلوان نامدار ایرانی، او را نابود می‌کند. در داستان‌های پهلوانی و اساطیری ایران از گرشاسب و رستم به عنوان پهلوانان اژدهاکش نام برده شده است.

در دوره اشکانیان نگاره درفش با پیکر اژدها ذکر شده است. «بزرگ‌ترین یگان ارتش پارتی درفش اژدها داشته است و شاید گروه‌های هزار نفری ارتش را به این نام می‌خوانده‌اند». (بختورتاش، تاریخ پرچم ۱۱۰)

در شاهنامه نگاره درفش رستم، اژدهاست:

پرسید کان سبز پرده سرای	یکی لشکری گشن پیشش به پای
یکی تخت پرمایه اندر میان زده	پیش او اختر کاویمان
ز هر کس که بر پای پیشش بر است	نشسته به یک رش سرش برتر است

یکی باره پیشش به بالای او
بر او هر زمان بر خروشد همی
بسی پیل بـگـسـتـوان دار پیش
نه مرد است ز ایران به بالای او
درفشش پدید اژدها پیکر است
چنین گفت کز چین یکی نیک خواه
کمندی فروشته تا پای او
تو گفتمی که در زین بجوشد همی
همی جوشد آن مرد بر جای خویش
نه بینم همی اسب همتای او
بر آن نیزه بر شیر زرین سر است
به نوی رسیده است نزدیک شاه
(ج ۲: ۲۱۳ و ۲۱۴)

پدید آمد آن اژدها فش درفش
چو گودرز روی تهمتن بدید
شب تیره گون کرد گیتی بنفش
شد از آب دیده رخس ناپدید
(ج ۴: ۱۸۵)

درفش فرامرز نیز بسان پدر اژدها پیکر است:

ز پشت سپهبد فرامرز بود
که با فرّ و با گرز و با ارز بود
اباکوس و پیل و سپاهی گران
همه رزم جویسان و کنداوران
درفشی کجا چون دلاور پدر
که کس راز رستم نبودی گذر
سرش هفت همچون سر اژدها
تو گفتمی ز بند آمدستی ره
(ج ۴: ۲۹ و ۳۰)

۱۰۱

* فصلنامه زبان و ادب، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۸۶

رستم بزرگترین و ستودهترین پهلوان شاهنامه است؛ اما اینکه چرا نگاره درفش اژدهای اهریمنی است، جای پرسش دارد. می توان انگاشت رستم از چند جهت با اژدها پیوند دارد. مادر رستم، رودابه، از نسل ضحاک است. رستم نامش در ریشه با رودابه یکی است: «رستم در پهلوی *rodestahm* در پارسی باستان *rautah us-taxman* به معنی رودی که به بیرون جاری است» (بهار، پژوهشی در اساطیر، پی نوشت، ص ۸۰) نیز هنگامی که رستم متولد می شود صورت و پیکری از او ترتیب می دهند و بر بازویش نشان اژدها نصب می کنند و برای سام می فرستند. (نگ. مختاری ۱۴۲) نکته قابل توجه دیگر، این است که در داستان رستم و سهراب هجیر، رستم را پهلوانی از چین می شمارد. طبق افسانه‌ها، اژدها توتم نیاکان چینیان بوده است و

چینیان خود را فرزندان اژدها می نامند. از رستم، بزرگترین پهلوان شاهنامه، در اوستا ذکری به میان نیامده است.

فریدون جنیدی اژدهایی را که فردوسی در شاهنامه آورده است، کوه آتشفشان می داند. وی بر آن است که کشنده اصلی اژدها در اساطیر ایرانی، گرشاسب، فریدون و سام و نریمان هستند که بسیاری از مواقع شخصیتشان بر یکدیگر منطبق است؛ بنابراین اژدهای رستم و اسفندیار و اسکندر و بهرام گور داستان‌هایی ساختگی است و نباید به دنبال یافتن آتشفشان در آنها رفت. (نگ. جنیدی ۳۴)

دکتر مهرداد بهار بر آن است که رستم، قهرمان سکایی کوشانی، ایزد هند و ایرانی است که در شاخه ایران سکایی به صورت پهلوان درآمده است. (بهار، از اسطوره تا تاریخ ۲۳۵) شخصیت رستم به‌طور دقیق شبیه به ایندره یا بهرام کهن هند و ایرانی است که ایزد جنگ است.

معنی واژه بهرام در پارسی «فتح و پیروزی» است. این نام در اصل تحول یافته واژه ورتره Virtrahan (کشنده‌ورتره) و لقب دو تن از ایزدان بزرگ است. یکپایند را که خود دراصل بزرگ‌ترین دشمن ورتره (اژدهای خشکی) به حساب می‌آید و دیگری بهرام. نام او اساساً تحول یافته همین صفت است. (یا حقی ۱۳۲ و ۱۳۳)

ذکر این نکته نیز قابل تأمل است که نمی‌توان به صورت قطع و یقین، فقط جنبه اهریمنی اژدها را در نظر گرفت. با توجه به این که معنی مار و اژدها بسیار نزدیک به هم و گاه به‌طور کامل آمیخته است؛ می‌بینیم که این جانور همیشه جنبه منفی ندارد. در آیین مهرپرستی و زروانی مار جانوری مقدس شمرده می‌شده است؛ اما در دین زرتشتی مار جانوری اهریمنی می‌شود. (نگ. بهار، بندهشن ۱۵۲) با توجه به این نکته که «مار به نحوی با برکت و با زندگی و با حفاظت و دفاع مربوط است» (بهار، پژوهشی در اساطیر ۱۳۹) می‌توان انگاشت نگاره درفش رستم اژدهای اهریمنی نیست؛ بلکه جانوری مقدس است که سمبل قدرت و توانایی بالا و دفاع و برکت‌بخشی است و از این حیث در خور و شایسته پهلوان نامدار ایران است.^۲

۷- گراز

گراز در اوستایی «وراز» تلفظ می‌شده است. گراز در ایران نشانه زور و قوت و دلیری بوده است. در بهرام یشت فرشته پیروزی ده ترکیب جسمانی گرفته خود را به حضرت زرتشت ظاهر ساخته است. در فقره ۱۵ از یشت مذکور، بهرام به صورت گزازی جلوه می‌کند. (پورداوود، یشت‌ها ۴۹۵) در این شکل و صورت ایزد مهر را یاری و همراهی می‌کند. در میان نامداران و شاهزادگان ایران باستان عده‌ای اسمشان با واژه وراز پیوند یافته است؛ مثل وراز بنده، وراز دخت، وراز دات، وراز مهر، وراز نرسی، وراز پیروز و

در شاهنامه گرازه، از خاندان گیو است و نقش درفش او گراز. با توجه به اینکه برخی قبایل نام حیوانات توتمی را بر خود یا فرزندانشان می‌گذاشتند، می‌توان انگاشت توتم نیاکان گرازه، گراز بوده است:

درفش گراز است پیکر گراز سپاهی کمند افکن و رزم ساز
(ج ۴ : ۴۲)

گرازه سر تخمه گیوکان همی رفت پرخاشجوی و ژکان
درفشی پس پشت، پیکر گراز سپاهی کمندافکن و رزم ساز
(ج ۴: ۲۹)

۱۰۳

* فصلنامه زبان و ادب، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۸۶

گرازه در این بیت بازخوانده به دودمان گیل است؛ اما او نسبتی با گیو گودرز ندارد. در شاهنامه گرازه در زمرة گودرزبان شمرده نشده است؛ پدر یا جد گرازه پهلوانی ناشناخته و گمنام است که در شاهنامه ذکری از او نشده است. (نگ. کزازی، نامه باستان، ج ۴: ۲۹۱)

۸- گرگ

واژه گرگ در اوستا وهرک (Vahraka) تلفظ می‌شده است و در زبان پهلوی به صورت گرگ درآمده است. در اوستا گرگ مطرود و منفور است و «هوم»، «ایزد اردیبهشت» و «سگ» از نابودکنندگان آن، به شمار می‌آیند: [ای هوم زرین] تو را بدین

جا فروخوانم تا ستیزه همه بدخواهان را درهم شکنم: چه دیوان ... چه ستمکاران، چه تبهکاران و گرگان چهارپا ...

ای هوم، دور دارنده مرگ: [چنان کن] که نخستین [بار] ما از دزد و راهزن و گرگ بوی بریم. یسنا، هات ۹، بند ۲۲ نقل از عبداللهی (۹۱)
در بندهشن گرگ یکی از آفریده های اهریمن است.

اهریمن آن دزد گرگ را آفریده، کوچک و شایسته تاریکی: تیرگی زاده، تیرگی تخمه، تیرگی تن، سیاه، بی موزه و خشک دندان ... که چون گوسفند در دست موی از او برکند. او (گرگ سردگان را) به پانزده سرده فراز آفرید. نخست گرگ سیاه، کوچک و سترگ سرده که به هرچه اندر یارد در تازد. (نگ. بهار، بندهشن ۹۹ و ۱۰۰)

گرگ، نماد حیوانات اهریمنی، در اسطوره های ترک نقش ویژه ای دارد. در دوران آنیمیسیم، گرگ، توتم اقوام ترک بوده است. اجداد اولیه ترک ها اعتقاد داشتند که ترک ها از بچه ای که از یک ماده گرگ خاکستری زاده شده بود، به وجود آمده اند. هرودوت در تاریخش می آورد که کورش کبیر را در کودکی ماده گرگی پروده است:

چون کورش را در کوه ها گذاشته بودند، گرگ ماده ای او را شیر داده. (هرودوت ۵۴)
یکی از دلایلی که حیوانی را به عنوان توتم بر می گزیده اند ترس از آن بوده است تا از خطر آن در امان باشند. می توان گفت این مسئله در مورد گرگ صدق می کند؛ به ویژه اینکه ایرانی ها اقوامی دام پرور و گله دار بودند و همیشه از این حیوان درنده خوی، بیم و هراس داشتند. در شاهنامه نگاره درفش گیو، گرگ است:

از آن پس پرسید زان مهتران	کشیده سراپرده بد برکران
سواران بسیار و پیلان به پای	برآید همی ناله کرنای
یکی گرگ پیکر درفش از برش	برآورده از پرده زرین سرش
بدو گفت کان پور گودرز گیو	که خوانند گردان ورا گیو نیو

(ج ۲: ۲۱۴)

در داستان فرود سیاوش از نقش درفش گیو با عنوان دیزه گرگ (گرگ سیاه) سخن رفته است:

درفشی کجا پیکرش دیزه گرگ نشان سپه دار گیوسترگ
(ج ۴: ۴۳)

نگاره درفش بیژن همسان با پدر، گرگ است:

پسش گرگ پیکر درفشى دراز به گردش بسی مردم رزم ساز
به زیر اندرش زنگه شاوران دلیران و گردان و کندآوران
درفشى پرستار پیکر چو ماه تنش لعل و جعد از حریر سیاه
ورا بیژن گیو راند همی که خون باسمان برفشانند همی
(ج ۲: ۴۲)

۹- فیل

در اوستا از واژه فیل ذکری نرفته است؛ اما در کتاب بندهشن از فیل نام برده شده است که از آفریده‌های اهریمن شمرده شده است. (نگ. بهار، بندهشن ۱۰۰)

در وندیداد، نوشته دیگر پهلوی، زرتشت از هرمزد پرسید که جم در جهان چه کار نیکویی انجام داد؟ هرمزد گفت: «آن‌گاه که دیوان به مردمان گفتند که گوسفند بکشید تا شما را ما پیل دهیم که سودمند است، که او را نگاهدارنده و نگهبان نباید، مردم گفتند که تا به دستوری جم بکنیم. ایشان [چنان] کردند و جم به ناکشتن مردم گوسفند را و به نستاندن مردم از دیوان پیل را، با دیوان ایدون پیکار کرد که دیوان از او شکست یافتند و او ایشان را مرگ‌مند و پادافره یافته بکرد.» (زند و وندیداد، فرگرد دوم، به نقل از بهار، پژوهشی در اساطیر ایرانی ۲۲۴)

در شاهنامه از فیل به عنوان حیوانی که در جنگ و لشکرکشی‌ها حضوری مستمر دارد یاد شده است:

ز دربند دژ تا بیابان گنگ سپاهست و پیلان و مردان جنگ
(ج ۴: ۴۰)

همواره حمل بارهای سنگین به این حیوان عظیم جثه واگذار شده است:
نهادند بر کوهه پیل، تخت به بار آمد آن خسروانی درخت
(ج ۴ : ۲۵)

در شاهنامه نشانه دودمانی توس، پیل است که نگاره درفش اوست:
بشد توس با کاویانی درفش به پای اندرون کرده ز رینه کفش
یکی پیل پیکر درفش از برش به ابر اندر آورده تابان سرش
(ج ۴ : ۳۳)

بدو گفت کان پیل پیکر درفش سواران و آن تیغ های بنفش
کرا باشد اندر میان سپاه چنین آلت ساز و این دستگاه
چو بشنید گفتار او را تخوار چنین داد پاسخ که ای شهریار
پس پشت، طوس سپهد بود که در کینه پیکار او بد بود
(ج ۴ : ۴۱)

۱۰- ببر

در اوستا از ببر نام برده نشده است. در بندهشن ببر جزء گروه گرگان شمرده شده است. «پس دیگر گرگ سردگان چون ببر و نیز شیر و پلنگ که (ایشان را) کوتاه تاز خوانند.» (بهار، بندهشن ۱۰۰)

ببر مانند شیر و گرگ و پلنگ مظهر قدرت و شجاعت به شمار می رود؛ از این روی در متون حماسی، مشبه به پهلوانان در دلیری و شجاعت واقع می شود. در شاهنامه جامه جنگی رستم، ببر بیان نام دارد که هیچ گونه آسیبی به آن نمی رسد:

به خیمه درون ژنده پیلی ژیان میان تنگ بسته به ببر بیان
(ج ۴ : ۲۸۲)

علاوه بر آن از ببر بیان به عنوان حیوانی درنده هم نام برده شده است:
بدو گفت پیران که شیر ژیان نه درنده گرگ و نه ببر بیان
(ج ۳ : ۲۲۴)

در شاهنامه، نگاره درفش رهام ببر است:

درفش جهان جوی رهام ببر که بفراخته بود سر تا به ابر
(ج ۴: ۲۷)

نیز نگاره درفش شیدوش هم ببر است.

درفشی کجا پیکرش هست ببر همی بشکند زو میان هـژبر
ورا گرد شیدوش دارد به پای چو کوهی همی اندر آید ز جای
(ج ۴: ۴۲)

۱۱- پلنگ

واژه پلنگ از ریشه اوستایی *parət* به معنای «جنگیدن» ساخته شده است و واژه نبرد نیز از همین ریشه است. (نگ. عبداللهی ۲۱۵) در بندهشن پلنگ در شمار درندگان آورده شده است. در شاهنامه، کیومرث جامه‌ای از پوست پلنگ بر تن می‌کند:

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین به کوه اندرون ساخت جای
سر بخت و تختش برآمد به کوه پلنگینه پوشید خود با گروه
ازو اندر آمد همی پرورش که پوشیدنی نو بد و نوخورش
(ج ۱: ۲۸)

در شاهنامه نگاره درفش اسفندیار پلنگ است:

سپه دید با جوشن و ساز جنگ درفش سیه، پیکر او پلنگ
سپه کش پشتون به قلب اندرون سپاهی همه دست شسته به خون
به چنگ اندرون گرز اسفندیار به زیر اندرون باره نامدار
جز اسفندیار تهم را نماند کس او را به جز شاه ایران نخواند
(ج ۶: ۲۰۰)

نگاره درفش اشکش قباد نیز پلنگ است:

پس گستم اشکش تیزگوش که با زور و دل بود و با مغز و هوش
یکی گرز دار از نژاد همای به راهی که جستیش بوده به پای

درفشی برآورده پیکر پلنگ همی از درفشش بیارید جنگ
(ج ۴ : ۲۸)

۱۲- آهو

واژه آهو در اوستا به صورت صفت آمده است:

نام آهو در فارسی، آهوک (āhūk) در پهلوی، جانوری که در تازی غزال خوانند از صفت āsu می باشد. آسو در اوستا و در سنسکریت به معنی تند و چست و تیز است و ... چون آهو جانوری است تندرو و چست، خود صفت آسو (= تیز، تند) نام آن گردیده است و تبدیل‌ها و سین به همدیگر در لغت زبان‌های آریایی بسیار دیده می شود. (پورداوود، فرهنگ ایران باستان ۲۲۲)

در شاهنامه، نگاره درفش فرهاد، آهوست:

گزیده پس اندرش فرهاد بود کز و لشکر خسرو آباد بود
سپه را به کردار پروردگار بهر جای بودی به هرکار یار
یکی پیکر آهو درفش از برش بدان سایه آهو اندر سرش
(ج ۴ : ۲۹)

در داستان فرود سیاوش نگاره درفش فرهاد «گاو میش» ذکر شده است و این تضاد از آنجاست که «در شاهنامه چند پهلوان با نام فرهاد داریم؛ یکی فرهادی که از خاندان شیرویه است و دیگر فرهادی که از همراهان رستم است و نیز فرهادی که در زمره پهلوانان مازندران بود و نامه کیکاوس را برای شاه مازندران برد.» (کزازی، نامه باستان. ج ۴ : ۲۹۰)

در داستان فرود، نگاره درفش گودرز، آهوست:

درفشی کجا آهویش پیکرست که نستوه گودرز با لشکرست
(ج ۴ : ۴۳)

۱۳- گرم

گرم به معنی میش کوهی است. به گوسفند ماده میش گفته می شود. در فرهنگ

معین چنین آمده:

برخی نژادهای گوسفند نر، دارای شاخ مورب و حلقوی و پیچ‌دار می‌باشند. در این صورت به نام قوچ نامیده می‌شوند؛ ولی گوسفند ماده متعلق به هر نژادی که باشد به طور عام به نام میش، خوانده می‌شود. (معین. ج ۳. ذیل نام گوسفند).

در اوستا واژه مئش (maēša) به معنی میش، خوچ(قوچ) و گوسفند نر آمده است. (رضی، فرهنگ واژه‌های اوستا. ج ۲: ۱۰۷۵) فرّه، گاه به صورت این حیوان بر پادشاهان آشکار می‌شده است. فرشته بهرام هشتمین بار در کالبد میشی گشن، پیچیده‌شاخ و زیبا بر پیامبر آریایی، زرتشت آشکار می‌شود. (نگ. بهرام یشت، بندهای ۲۳-۲۵) نیز هنگامی که پادشاهی از اردوان پنجم به اردشیر بابکان می‌رسد فرّ در پیکره قوچی بزرگ بر اسب اردشیر می‌جهد و به او می‌پیوندد. (کزازی، از گونه‌ای دیگر ۱۷۱) در شاهنامه به صراحت فرّه در پیکره غرم بر اردشیر آشکار می‌شود:

به دم سواران یکی غرم پاک چو آسی می بر پراکند خاک
به دستور گفت آن زمان اردوان که این غرم باری چرا شد روان
چنین داد پاسخ که آن فر اوست به شاهی و نیک اختری پر اوست
گر این غرم دریابد او را نتاز که این کار گردد به ما بر دراز
فرود آمد آن جایگه اردوان بخورد و برآسود و آمد دوان
همی تاختند از پس اردشیر به پیش اندرون اردوان و وزیر
(ج ۷: ۱۲۸)

در شاهنامه، درفش بهرام، غرم پیکر است:

ز بهرام گودرز کشوادگان درفشی کجا غرم دارد نشان
(ج ۴: ۴۳)

می‌توان انگاشت باور به توتم خاص که اعتقادات و قیود خاصی را به همراه داشت، در دوره حماسه از صورت اولیه خود دور شده است. خاندان‌ها و دودمان‌های ایرانی با حک کردن حیوان خاص بر روی درفش، از آن فقط به عنوان نشانی برای حفظ نام خود و تمایز از سایر دودمان‌ها استفاده کرده‌اند؛ البته توجه به خوش‌یمن

بودن آن حیوان خاص را در نظر یک خاندان از نظر نمی توان دور داشت.

نتیجه گیری:

توتمیسم را دانشمندان یکی از مراحل تکامل اقوام بشری می دانند که در بعضی از ملل به صورت اعتقاد به جانور یا گیاه و به ندرت شیء دیده شده است. پنداشتن این توتم به عنوان نیای قبیله، محور زندگی افراد آن محسوب می شود. با پیگیری نشانه های این تفکر در داستان های شاهنامه - با توجه خاص به ده داستان - آخرین رگه های تفکر توتمی اقوام ایرانی را در این اثر می یابیم. دو نشان مهم ما را به این نتیجه رهنمون می شود: نخستین آن ها در شیوه نام گذاری اشخاص دیده می شود. برای نمونه، نام گاو در خاندان فریدون به شکل موروثی تکرار می شود؛ نام اسب در نام های شاهان و پهلوانان ایرانی مانند گشتاسب، لهراسب، جاماسب و غیره فراوان است. به نمونه های دیگر در قسمت دوم مقاله به صورت مبسوط اشاره شده است.

نشانه دیگر اندیشه توتمی را می توانیم در نقش درفش ها بیابیم؛ هر خاندان و دودمان نقش و نگار خاصی برای بیرق خود برمی گزید؛ به گونه ای که از نیای پدری و گاهی از نیای مادری به او منتقل شده بود. انتقال از نسل مادری را در نقش درفش رستم، پهلوان نامدار ایرانی به شکل اژدها می توان دید. هر چند اژدها در باور ایرانیان موجودی اهریمنی به شمار می آمده است، نقش درفش رستم به گونه ای پیوند با نام ضحاک «با شکل فارسی اژی دهاک به معنی اژدها» به عنوان نیای مادری او دارد. از سوی دیگر این نقش از رستم به فرزندش فرامرز انتقال می یابد. در داستان های شاهنامه نقش اژدها بر درفش فرامرز دیده می شود. علت انتخاب این نقوش را می توانیم با توجه به باورهای توتمی گذشتگان به دو دسته تقسیم کنیم: نخست ترس و وحشت از عناصر طبیعت و موجودات مانند شیر، گرگ، ببر و ...؛ دوم نیازمندی بشر نخستین به جانوران و عناصر طبیعی سودمند مانند گاو، اسب، خورشید و ماه. نقش خورشید و ماه که بر درفش ها دیده می شود به عنوان دو ایزد باستانی با شیر و گاو در ارتباط

بوده‌اند. شیر نماد آفرینش آتشین و آسمانی با خورشید در پیوند است و گاو نماد آفرینش خاکی و زمینی با ماه؛ به این ترتیب باورهای اساطیری ایرانیان درگذر از پیچ و خم زمان هم‌سو با نقوش و اسامی آنان در دوران پهلوانی به دوره تاریخی منتقل می‌شوند. هرچند که رنگ و بوی این تفکر تفاوت بسیاری کرده است، نگاه تیزبین محقق معاصر می‌تواند با کنار زدن لایه‌های ظاهری، به مفاهیم درونی و پنهانی آن برسد.

پی نوشت ها:

۱. سیاوش سیه را به تندی بتاخت شد تنگدل جنگ آتش بساخت
ز هر سو زبانه همی بر کشید کسی خود و اسپ سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر زخون که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو
اگر آب بودی مگر تر شدی زتـرّی همه جامه بی بر شدی
چنان آمد اسپ و قبای سوار که گفـتی سمن داشت اندر کنار
(شاهنامه، چ مسکو، جلد ۳، ب ۵۰۷ تا ۵۱۲)

۲. این نکته انگاره‌ای است که جای بررسی و پژوهش موشکافانه دقیق دارد.

۱۱۱

فهرست منابع:

- آموزگار، ژاله. تاریخ اساطیری ایران. تهران: سمت، ۱۳۷۴.
- ابن بلخی. فارس‌نامه. به کوشش لیسترانج و نیکلسون. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- الیاده، میرچا. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش، ۱۳۷۶.
- بختور تاش، نصرت‌الله. تاریخ پرچم ایران. تهران: گلبن، ۱۳۸۳.
- _____ نشان رازآمیز. تهران: فروهر، ۱۳۸۰.
- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه، ۱۳۸۱.
- _____ . بندھشن. تهران: توس، ۱۳۸۰.

- _____ - پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگاه، ۱۳۷۶.
- _____ - بهرامی، احسان. فرهنگ واژه‌های اوستا. تهران: نشر بلخ - بنیاد نیشابور، ۱۳۶۹.
- _____ - پورداد، ابراهیم. فرهنگ ایران باستان. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- _____ - یسنا. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۰.
- _____ - یشت‌ها. تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- _____ - جنیدی، فریدون. زندگی و مهاجرت آریاییان. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۷۴.
- _____ - دورانت، ویل. تاریخ تمدن. ج ۱. ترجمه احمد آرام و دیگران. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- _____ - راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- _____ - رجبی، پرویز. هزاره‌های گم‌شده. تهران: توس، ۱۳۸۰.
- _____ - رضی، هاشم. آیین مهر و میتراپیسم. تهران: بهجت، ۱۳۷۱.
- _____ - فرهنگ واژه‌های اوستا. تهران: نشر بلخ، ۱۳۶۹.
- _____ - ساندارز. حماسه گیل گمش. ترجمه محمداسماعیل فلزی. تهران: هیرمند، ۱۳۷۶.
- _____ - شمیسا، سیروس. نقد ادبی. تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
- _____ - عبداللهی، منیژه. فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی. تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱.
- _____ - فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. مسکو: دانش، ۱۹۶۵.
- _____ - فروید، زیگموند. توتم و تابو. ترجمه محمدعلی خنجی. تهران: طهوری، ۱۳۵۱.
- _____ - کزازی، میرجلال‌الدین. از گونه‌ای دیگر. تهران: مرکز، ۱۳۶۸.
- _____ - مازهای راز. تهران: مرکز، ۱۳۷۰.
- _____ - نامه باستان. ج ۴. تهران: سمت، ۱۳۸۳.
- _____ - گرترو، جابز. سمبل‌ها. ترجمه محمدرضا بقاپور. تهران: مترجم، ۱۳۷۰.
- _____ - مختاری، محمد. اسطوره زال. تهران: توس، ۱۳۷۹.
- _____ - معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- _____ - ناس، جان‌بی. تاریخ جامع ادیان. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

- هرودوت. تاریخ هرودوت. ترجمه هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- هینلز، جان. شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه، ۱۳۷۳.
- یاحقی، محمدجعفر. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- یونگ، کارل گوستاو. انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی، ۱۳۷۷.
- Kent, Roland G. OLD PERSIAN. American Oriental Society, 1953.